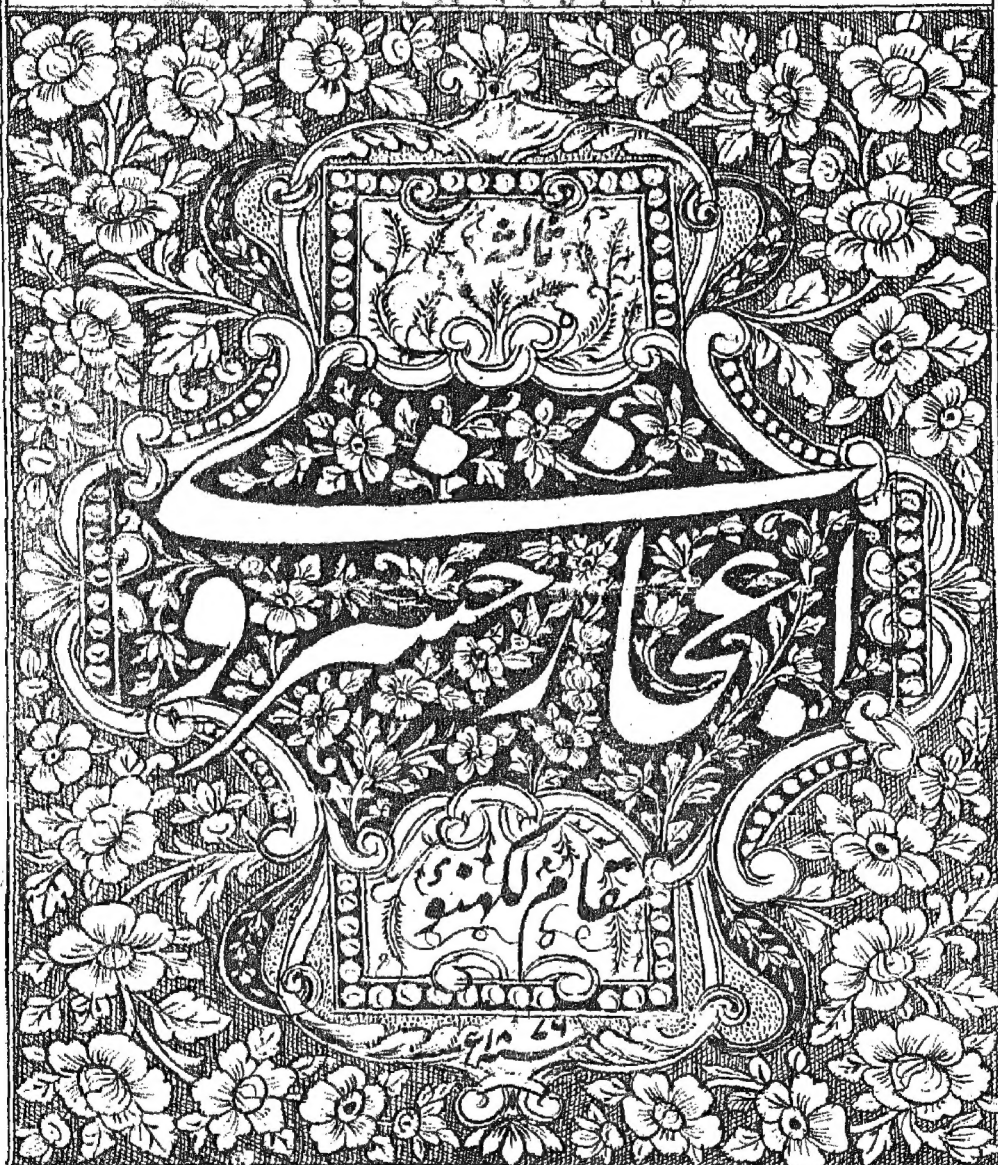


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



در طبع منشوری کتب مطبوعه
در طبع منشوری کتب مطبوعه

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

حتی تری صور الخیال بلوچه بد کالما و المراهه چین تر یلها
 انیک نیست رقعہ ایهام بد خسرو اشعری که چیر سبید بر کشیده تری مصنوعات
 و تقطیع تر چرخ بعلوش نرسیده و با منیر ان ابیات فکلی هم تر از و جوت
 روی در یابارت نیر سحر و دوم و صنعت تخنیش
 نسبت تخمیم در ویاچه بین بد چون از و شکایا ایهام و فرقدان خیال
 فرو تر آید رقم مجانس است چنانکه جزا و جزا و مهر و مهر و ستاره و ستاره
 اما تخنیشات و یک سمل ست عطار دان فضل را ویرین منازل نیر سیر
 و است قنات باید آن منزلت نمی یا بد که ترقه تخمیم این طرز سجاد اول تکلف
 رنگین گرد و عیت مسو شمع تکلف چه نور معنی نیست که که ما و خورشید
 چون ماه آسمان نبود که اگر در کاغذ غرض تخنیش گماند چون تیر چرخ
 روان کنند بگذرد که تیر خورشید هم رونموا مذکر اما اگر از جمله و قافیه معنی
 همین تخنیش غلو نماید چنان باشد که از همه طرف ششتری و طرف ششتری
 بشعری فرستد که دو رنگه آنکه علامه نامه یا رقعہ از مطلع تا مقطع بر سبیل
 التزام بر اس امتحان طبع انشا کند و این قوت پیش ازین کسی را
 دست نداده است که هر همه درستی و با شری بد و لفظا مجانس سجد که در دهان

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بنجر من که درین صفت شعر ششم اینک ازین گونه نامش بنیس و بخوان و اگر
 بدست قوتی تو هم بنویس و نام اندر صفت بنیس بنی و بخوان
 این نامه با بهی که طایفه با بهی بنی است خواجه اجل بهار الدین طایفه
 فتح فرمایید حمید احمد مرسل احمد شمس شمس داشت خلق الانام که و خواجه
 قبل تقیما انامد و بخود مست افتش فغلام العصر تقی رب المعانی
 بالعصر بهار الدین المدنی شمس شمس الدین بنی مقبول الخواص العوام
 مشهور المشهور و ادب ام الکرمه ام الکرمه امین امین خالص
 و تقیاد بهادر بنی که پیوسته اند که بهادر بنی کرده است خدمتی که یزیری
 بنو و باد بنی که یزیری باشد میسازند و در یاد قای آن در یاد قای
 قلم شب و روز و دست غم و درد مستی با نخی هر روز بود و زوای
 ووری در دم و غمنا رسد دم و هر طرف دم و در دم و زینسان که غمت
 که در مر نام دم و این گینه که از غم نکشم نام دم و خداوند لطیف
 لطیفه پیدا کرد که آن دیدار پسندیده و دیده شود بمنه غرض غرض
 آنکه ازین جانب کار بکرم و را و با و دست و وصل که بی مراد میراد
 و مراد خلقی از بزرگان اسوده و در سود و شهری از بزرگان اسوده و غم و غم

درین صفت شعر ششم اینک ازین گونه نامش بنیس و بخوان و اگر بدست قوتی تو هم بنویس و نام اندر صفت بنیس بنی و بخوان
 این نامه با بهی که طایفه با بهی بنی است خواجه اجل بهار الدین طایفه فتح فرمایید حمید احمد مرسل احمد شمس شمس داشت خلق الانام که و خواجه قبل تقیما انامد و بخود مست افتش فغلام العصر تقی رب المعانی بالعصر بهار الدین المدنی شمس شمس الدین بنی مقبول الخواص العوام مشهور المشهور و ادب ام الکرمه ام الکرمه امین امین خالص و تقیاد بهادر بنی که پیوسته اند که بهادر بنی کرده است خدمتی که یزیری بنو و باد بنی که یزیری باشد میسازند و در یاد قای آن در یاد قای قلم شب و روز و دست غم و درد مستی با نخی هر روز بود و زوای ووری در دم و غمنا رسد دم و هر طرف دم و در دم و زینسان که غمت که در مر نام دم و این گینه که از غم نکشم نام دم و خداوند لطیف لطیفه پیدا کرد که آن دیدار پسندیده و دیده شود بمنه غرض غرض آنکه ازین جانب کار بکرم و را و با و دست و وصل که بی مراد میراد و مراد خلقی از بزرگان اسوده و در سود و شهری از بزرگان اسوده و غم و غم

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

دو دفتر جامعہ مولانا
مجمع کرد و مستند
آورد و کتب نفیضات
کرند
شرایق ارجی و زائد
مولانا
فازان کا خوشے
کلیں گویا

پس از اندیش بسیار این بیت ثبت کرد شمس نو دانی معانی معانی تو دانی
مذانی معانی معانی ندانی بدلیل ملک سیرت مدین الدین که معنی است
در معنی بر یک پات زانده از جمعیت خلق و معیت ایشان خبر یافت هر دو را
معانی طلب فرمود و معنی وار در راستای هر دو آنچه سخن راست آوردن
نتوان بجای آورد معلوم رای گیتی آرای باد که بر حکم اشارت خاص
که بشارت بنده نوازی است بقلم جاری مجاری احوال این طرف عرض نماید
ملتمس آنکه ماجرای حال آنجانب که ماچ راجح الراحة عنده احیاناً مکافی التجر
احیاناً تخریر فرماید در این بساط انبساط که گسترده است بدست صفت چون صفت
ورق در طے آورد مدام مدام شاد کامی بجای باد این آیین شمس شرح
تجنیس مکرر بشنود نسبت نطق و دیاجه و تجنیس بتجنیس باتفاق
ارباب نطق انواع مختلف دارد در دو نوع یکے تمام دوم مرکب که
پسندیده ترین تجنیسات است درین رساله در کتابت آمد و انواع
دیگر که در اشکال ما بجای آید کاغذ را بوضع آن صلی زیاد و ندایم ماند
تجنیس خطا چنانکه مرکب و مرکب و منفرد و منفرد و خواهر و خواهر
و اغراض التزام آن را بی موجب سلب کلی نتوان کرد و پیش از حد نیز

॥ श्रीगणेशाय नमः ॥

9
سنة الله محمد بن عبد الله

لازم نگرفت اگر جای دلالت معنی ضمنی مطابق عبارت افتد بر رسم قدیم
نگاه باید داشت چنانکه استاد بلیق بهاء بخاری سوی یک از ملک تقدیم
نمشته است که تا به و جامه و جامی رسید بوسیده و پوشیده و پوشیده
مقداتی که برین شکل ترتیب یابد تهید از از لوازم باید شمرد و مراعات
واجب دید **شعر** این کتابت که خاصه انسانست به کابو باشد
کسی که خوار کند اما چون رسم کاتب چنانست که در هر صنعت
قوت ضمیر خویش با ظهار رسام و آنچه غیر می رانان ممکنست بر خویش
واجب گردانم برای اثبات این رسم که خاصه منست و ورقه یک
عربی و دوم پارسی در صنعت تهنیس خط که این را تهنیس مکرر هم خوان
افتشاکردم **شعر** تا حد کمال عقل گردید اید و انیک نگران هر دو
که گردی شیدا به هم بین نامه تهنیس مکرر عربی **شعر** ان رخصه
یا خط با خط مکرر تمجید الواحد الواحد القاب صیغ تهنیس
انفس نفیس نفیس نفیس صدر صدر قدرة قدرة علی علی سماء
سماء نفیس نفیس باب به بانه گرم گرم وجوده وجوده ثم ثم عرص عرص
اعلم اعلم علما علما عزیزا عزیزا نعیم نعیم ربنا ربنا مالنا مالنا غیا غیا عن عن

بها بخاری نام غنی شفا
من از شادوستی آن به گنج سرشار
به رسم و بگویند رسول
پیشینگی بفرستد از
نظام بر خیم
گوشه چشم غنی که بزرگ
داود شده است
مطابق است در این
ساله مالک عجا
بها بخاری نام غنی شفا
من از شادوستی آن به گنج سرشار
به رسم و بگویند رسول
پیشینگی بفرستد از
نظام بر خیم
گوشه چشم غنی که بزرگ
داود شده است
مطابق است در این
ساله مالک عجا

بها بخاری

نسخه

حرف دوم در حدیث تصحیف است نسبت موسی بر پیاپی که
 چون شعرائی باریک بین و موسی سگات صلح الله شانها میان تنبیس خط
 و تصحیف از سر وقت فرقی پیدا کرده اند که تنبیس خط دو لفظ مشابه باشد
 که سحر کات و نقاط بگوید چنانکه بعد و چند و خم و خم و تصحیف آن بود که یک
 بجای کشت چنانکه یار تو موسی درجه باز تو موسی در چه و کاتب را در هر دو صوت
 نموداری واجب پس چون رساله تنبیس موجب در خط آمد حکم التزام رساله
 تصحیف را نیز بر صفحه افشا آوردیم و با هم تصحیف تصحیف موسی گوش گردیم
 چون درین روشنگاری عبارت پنجمه دو موسی شده است و حی از نور جان
 سوزگشته و حی دیگر غلظت متعجب منظم مانده و هر دو وجه موجب استغفار
 بیت ضیاع فلاح مذموماتنا الفصح به بعضی کاکیم صحفاته به
 ح نام نامه تصحیف به جیما بذاته مخدوم موقر بغیره فی الایام
 بینا باده مخدوم موقر بغیره فی الایام مخدوم و برادر عزیز گراسی
 جمال الدین مقبول الرب علامه انیس مخدوم و برادر گراسی جمال الدین
 مقبول الرب علامه انیس از زمان و خزان نیک اصل شیت زمین
 برتر غلق بنسب از زمان و خزان ننگ اصل شیت زمین برتر خلق شیت

تنبیس با باریک بین چنانکه در حدیث است
 نسبت موسی بر پیاپی که
 چون شعرائی باریک بین و موسی سگات صلح الله شانها میان تنبیس خط
 و تصحیف از سر وقت فرقی پیدا کرده اند که تنبیس خط دو لفظ مشابه باشد
 که سحر کات و نقاط بگوید چنانکه بعد و چند و خم و خم و تصحیف آن بود که یک
 بجای کشت چنانکه یار تو موسی درجه باز تو موسی در چه و کاتب را در هر دو صوت
 نموداری واجب پس چون رساله تنبیس موجب در خط آمد حکم التزام رساله
 تصحیف را نیز بر صفحه افشا آوردیم و با هم تصحیف تصحیف موسی گوش گردیم
 چون درین روشنگاری عبارت پنجمه دو موسی شده است و حی از نور جان
 سوزگشته و حی دیگر غلظت متعجب منظم مانده و هر دو وجه موجب استغفار
 بیت ضیاع فلاح مذموماتنا الفصح به بعضی کاکیم صحفاته به
 ح نام نامه تصحیف به جیما بذاته مخدوم موقر بغیره فی الایام
 بینا باده مخدوم موقر بغیره فی الایام مخدوم و برادر عزیز گراسی
 جمال الدین مقبول الرب علامه انیس مخدوم و برادر گراسی جمال الدین
 مقبول الرب علامه انیس از زمان و خزان نیک اصل شیت زمین
 برتر غلق بنسب از زمان و خزان ننگ اصل شیت زمین برتر خلق شیت

تنبیس با باریک بین چنانکه در حدیث است
 نسبت موسی بر پیاپی که
 چون شعرائی باریک بین و موسی سگات صلح الله شانها میان تنبیس خط
 و تصحیف از سر وقت فرقی پیدا کرده اند که تنبیس خط دو لفظ مشابه باشد
 که سحر کات و نقاط بگوید چنانکه بعد و چند و خم و خم و تصحیف آن بود که یک
 بجای کشت چنانکه یار تو موسی درجه باز تو موسی در چه و کاتب را در هر دو صوت
 نموداری واجب پس چون رساله تنبیس موجب در خط آمد حکم التزام رساله
 تصحیف را نیز بر صفحه افشا آوردیم و با هم تصحیف تصحیف موسی گوش گردیم
 چون درین روشنگاری عبارت پنجمه دو موسی شده است و حی از نور جان
 سوزگشته و حی دیگر غلظت متعجب منظم مانده و هر دو وجه موجب استغفار
 بیت ضیاع فلاح مذموماتنا الفصح به بعضی کاکیم صحفاته به
 ح نام نامه تصحیف به جیما بذاته مخدوم موقر بغیره فی الایام
 بینا باده مخدوم موقر بغیره فی الایام مخدوم و برادر عزیز گراسی
 جمال الدین مقبول الرب علامه انیس مخدوم و برادر گراسی جمال الدین
 مقبول الرب علامه انیس از زمان و خزان نیک اصل شیت زمین
 برتر غلق بنسب از زمان و خزان ننگ اصل شیت زمین برتر خلق شیت

[illegible][illegible][illegible]

۱۸
 صفات و شایسته تر از همه و برتری سی و یک تون شمع باش بحق
 سیدنا خاتم فرغان و وزیر یار علم شریعت بتابعه فان بده جنت و جنت
 من رب و بر قدیم بر بی من اقصیت بهیت اقصیت آیا ذوقه یشتی ادا
 قوی صنایعنا یا قوی صناعتیه به بر بشت صنعم بدیدن میزد از ان وج
 که رقم برقم بر نسق منطق افاسل قدیم یا جدید نخسته برتری دیدیم بهیت
 آن مصنفان صفایک خطا یا زاید بری که مخ عقلت باشد بل جان
 انش نافع خوش مزه ناقص تلخ و ترش از طبع چون اب ابر باذل
 نعیم ز اسی و ضمیر بر چینه بدیمی و ذوق طبرزد پاشم پدید شد بهیت
 بر قوی کتابه زرشا هست زدم به با کسته بطبع شد چه با کسته زویم
 هر رقه اندر صفت خیفانگیره و کر حق اند غنی کل غنی نشی الاله
 نظم صلاک زین اسک بن دهر و فرین گل بیت مدح
 زین امام تقی الامم تقی العلما بخته الکرام خزینة العلم زین الملک
 شیخ محمد ختنی را فیض آکد شش عالم غیب و یاد حبش سعد پیش
 عد و شقی دور بینی اندر حذب کرده شغف و ولا بخت احمد شی و پیش
 سده جنت آساجین سوده بهیت یقیض و موعده فی و ذ زین

برای شمع و شایسته تر از همه و برتری سی و یک تون شمع باش بحق
 سیدنا خاتم فرغان و وزیر یار علم شریعت بتابعه فان بده جنت و جنت
 من رب و بر قدیم بر بی من اقصیت بهیت اقصیت آیا ذوقه یشتی ادا

قوی صنایعنا یا قوی صناعتیه به بر بشت صنعم بدیدن میزد از ان وج
 که رقم برقم بر نسق منطق افاسل قدیم یا جدید نخسته برتری دیدیم بهیت
 آن مصنفان صفایک خطا یا زاید بری که مخ عقلت باشد بل جان

انش نافع خوش مزه ناقص تلخ و ترش از طبع چون اب ابر باذل
 نعیم ز اسی و ضمیر بر چینه بدیمی و ذوق طبرزد پاشم پدید شد بهیت
 بر قوی کتابه زرشا هست زدم به با کسته بطبع شد چه با کسته زویم

هر رقه اندر صفت خیفانگیره و کر حق اند غنی کل غنی نشی الاله
 نظم صلاک زین اسک بن دهر و فرین گل بیت مدح
 زین امام تقی الامم تقی العلما بخته الکرام خزینة العلم زین الملک

شیخ محمد ختنی را فیض آکد شش عالم غیب و یاد حبش سعد پیش
 عد و شقی دور بینی اندر حذب کرده شغف و ولا بخت احمد شی و پیش
 سده جنت آساجین سوده بهیت یقیض و موعده فی و ذ زین

صفات و شایسته تر از همه و برتری سی و یک تون شمع باش بحق
 سیدنا خاتم فرغان و وزیر یار علم شریعت بتابعه فان بده جنت و جنت
 من رب و بر قدیم بر بی من اقصیت بهیت اقصیت آیا ذوقه یشتی ادا

قوی صنایعنا یا قوی صناعتیه به بر بشت صنعم بدیدن میزد از ان وج
 که رقم برقم بر نسق منطق افاسل قدیم یا جدید نخسته برتری دیدیم بهیت
 آن مصنفان صفایک خطا یا زاید بری که مخ عقلت باشد بل جان

انش نافع خوش مزه ناقص تلخ و ترش از طبع چون اب ابر باذل
 نعیم ز اسی و ضمیر بر چینه بدیمی و ذوق طبرزد پاشم پدید شد بهیت
 بر قوی کتابه زرشا هست زدم به با کسته بطبع شد چه با کسته زویم

برای شمع و شایسته تر از همه و برتری سی و یک تون شمع باش بحق
 سیدنا خاتم فرغان و وزیر یار علم شریعت بتابعه فان بده جنت و جنت
 من رب و بر قدیم بر بی من اقصیت بهیت اقصیت آیا ذوقه یشتی ادا

قوی صنایعنا یا قوی صناعتیه به بر بشت صنعم بدیدن میزد از ان وج
 که رقم برقم بر نسق منطق افاسل قدیم یا جدید نخسته برتری دیدیم بهیت
 آن مصنفان صفایک خطا یا زاید بری که مخ عقلت باشد بل جان

انش نافع خوش مزه ناقص تلخ و ترش از طبع چون اب ابر باذل
 نعیم ز اسی و ضمیر بر چینه بدیمی و ذوق طبرزد پاشم پدید شد بهیت
 بر قوی کتابه زرشا هست زدم به با کسته بطبع شد چه با کسته زویم

هر رقه اندر صفت خیفانگیره و کر حق اند غنی کل غنی نشی الاله
 نظم صلاک زین اسک بن دهر و فرین گل بیت مدح
 زین امام تقی الامم تقی العلما بخته الکرام خزینة العلم زین الملک

شیخ محمد ختنی را فیض آکد شش عالم غیب و یاد حبش سعد پیش
 عد و شقی دور بینی اندر حذب کرده شغف و ولا بخت احمد شی و پیش
 سده جنت آساجین سوده بهیت یقیض و موعده فی و ذ زین

صفات و شایسته تر از همه و برتری سی و یک تون شمع باش بحق
 سیدنا خاتم فرغان و وزیر یار علم شریعت بتابعه فان بده جنت و جنت
 من رب و بر قدیم بر بی من اقصیت بهیت اقصیت آیا ذوقه یشتی ادا

قوی صنایعنا یا قوی صناعتیه به بر بشت صنعم بدیدن میزد از ان وج
 که رقم برقم بر نسق منطق افاسل قدیم یا جدید نخسته برتری دیدیم بهیت
 آن مصنفان صفایک خطا یا زاید بری که مخ عقلت باشد بل جان

انش نافع خوش مزه ناقص تلخ و ترش از طبع چون اب ابر باذل
 نعیم ز اسی و ضمیر بر چینه بدیمی و ذوق طبرزد پاشم پدید شد بهیت
 بر قوی کتابه زرشا هست زدم به با کسته بطبع شد چه با کسته زویم

۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

و قنقش زو روه فی کول بین چو مرادش مسوده چنین که زنیوین
 عالم نقه الملک زمین اندر بیت ملوه پیش در بیت ملک مهرشیش
 آمد محبت او بین امرار تخت والا شفقت کرده شش در شش داده
 پنج سرانیر ملکه زیت هم پیش اندر حسن صلاحا جفتی آورده چنین
 سه خبر مسوده چیری در پیشین سکه غنیمت مهرش محمود پیش آورد
 غریبی محرابش کرده پیش آوردیشی حکم نجیب سعد نصت در پیش
 محرابش آمد نقشش حال خبث کرده شش در شش در حیب مرادش ملک
 پیش داده نشست که چیری دیگر نیز و بدی وعده یقین که بی شفقت
 دارد چنین که شیخ سه شب در پیش ملک خفت در پیش ملکه نیز محرم
 غریبی محرابش آمد هر شب در پیش در حیب کرده نصت حال شیش
 و شیخ آورد بیت یقین که چشمت سودا و شست مراد نصت در شش
 نقول نغز اشب آرد شب به احوال نقه الملک شقی در شش ملک
 تیز گام نقش آمد زمین الملک نیز حال چیری در شش آرد ششینی که
 بی در پی صد یقین که نقش دل نشینی گرد و ششستن سلور شب احد پنج
 محرم فی اکصر بیت صد ششین همواره تیغ عالم زن به عمر پیش اسلام نیز

۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

بجفت و جفت بنشین پیش تخت تخت شیب خیز بنشین تیز مصر
 سیم جلوه که دران تخت عطا بدارد تخت که در تخت است
 تا بسیت که انست عطا بدارد تخت که در تخت است
 شهبان پیش از آنکه تخت شیب خیز بنشین تیز مصر
 شهبان پیش از آنکه تخت شیب خیز بنشین تیز مصر
 شهبان پیش از آنکه تخت شیب خیز بنشین تیز مصر
 شهبان پیش از آنکه تخت شیب خیز بنشین تیز مصر

بزی جفت بنشین پیش تخت تخت شیب خیز بنشین تیز مصر
 غیر منقطع است این قریب بخوان ذکر حق به الملک بیت
 علام الملک اعلاک الاله و اعطاک المراء و مسواه و درگاه ملک
 عالم عادل علام الملک حسام الدوله ملک ملوک الامراء و اکرام حاش
 اساس الاسلام شاه آفتد عا که برادر و اول موله ساعد عطا که دود
 واد و دل دارد و دوسلام اهل ولائع الدعا الصالح ادا که دو حالها
 علم داد که امور موصول مراد دارد و عطا و مکارم کرام عهد لاحد و احدا
 در آمد و اهل علم و عمل آسوده حال و اسلام محمود و او دمسور و اعدا
 ماسور اعدال الامراء صلاح الدوله عادل ملک او اتم و عطا و در هر واد
 عدل مکر داده در حد این علما و علم و اکا و امام او حد الملك عمره و اصل
 و عماله بهواره در دین علوم معلوم و محل صلاح کور حکامه علم او اهل تمامه را
 علوم معلوم کرده وادار با در رسم و ملک اکام صاعد علامه دارا اخی عالم در و
 مصحح ده ده شده اده حاصل همه دلهما آسوده و مراد با حاصل ملک الملک
 و ارای عهد که اسلام ساسه او را در دهم دارا و دهم و اعدا و با مقام مال ساس
 حرف ششم و جفت صلیع و دیاجه بنسبت جو اهر

بزی جفت بنشین پیش تخت تخت شیب خیز بنشین تیز مصر
 غیر منقطع است این قریب بخوان ذکر حق به الملک بیت
 علام الملک اعلاک الاله و اعطاک المراء و مسواه و درگاه ملک
 عالم عادل علام الملک حسام الدوله ملک ملوک الامراء و اکرام حاش
 اساس الاسلام شاه آفتد عا که برادر و اول موله ساعد عطا که دود
 واد و دل دارد و دوسلام اهل ولائع الدعا الصالح ادا که دو حالها
 علم داد که امور موصول مراد دارد و عطا و مکارم کرام عهد لاحد و احدا
 در آمد و اهل علم و عمل آسوده حال و اسلام محمود و او دمسور و اعدا
 ماسور اعدال الامراء صلاح الدوله عادل ملک او اتم و عطا و در هر واد
 عدل مکر داده در حد این علما و علم و اکا و امام او حد الملك عمره و اصل
 و عماله بهواره در دین علوم معلوم و محل صلاح کور حکامه علم او اهل تمامه را
 علوم معلوم کرده وادار با در رسم و ملک اکام صاعد علامه دارا اخی عالم در و
 مصحح ده ده شده اده حاصل همه دلهما آسوده و مراد با حاصل ملک الملک
 و ارای عهد که اسلام ساسه او را در دهم دارا و دهم و اعدا و با مقام مال ساس
 حرف ششم و جفت صلیع و دیاجه بنسبت جو اهر

بزی جفت بنشین پیش تخت تخت شیب خیز بنشین تیز مصر
 غیر منقطع است این قریب بخوان ذکر حق به الملک بیت
 علام الملک اعلاک الاله و اعطاک المراء و مسواه و درگاه ملک
 عالم عادل علام الملک حسام الدوله ملک ملوک الامراء و اکرام حاش
 اساس الاسلام شاه آفتد عا که برادر و اول موله ساعد عطا که دود
 واد و دل دارد و دوسلام اهل ولائع الدعا الصالح ادا که دو حالها
 علم داد که امور موصول مراد دارد و عطا و مکارم کرام عهد لاحد و احدا
 در آمد و اهل علم و عمل آسوده حال و اسلام محمود و او دمسور و اعدا
 ماسور اعدال الامراء صلاح الدوله عادل ملک او اتم و عطا و در هر واد
 عدل مکر داده در حد این علما و علم و اکا و امام او حد الملك عمره و اصل
 و عماله بهواره در دین علوم معلوم و محل صلاح کور حکامه علم او اهل تمامه را
 علوم معلوم کرده وادار با در رسم و ملک اکام صاعد علامه دارا اخی عالم در و
 مصحح ده ده شده اده حاصل همه دلهما آسوده و مراد با حاصل ملک الملک
 و ارای عهد که اسلام ساسه او را در دهم دارا و دهم و اعدا و با مقام مال ساس
 حرف ششم و جفت صلیع و دیاجه بنسبت جو اهر

بزی جفت بنشین پیش تخت تخت شیب خیز بنشین تیز مصر
 غیر منقطع است این قریب بخوان ذکر حق به الملک بیت
 علام الملک اعلاک الاله و اعطاک المراء و مسواه و درگاه ملک
 عالم عادل علام الملک حسام الدوله ملک ملوک الامراء و اکرام حاش
 اساس الاسلام شاه آفتد عا که برادر و اول موله ساعد عطا که دود
 واد و دل دارد و دوسلام اهل ولائع الدعا الصالح ادا که دو حالها
 علم داد که امور موصول مراد دارد و عطا و مکارم کرام عهد لاحد و احدا
 در آمد و اهل علم و عمل آسوده حال و اسلام محمود و او دمسور و اعدا
 ماسور اعدال الامراء صلاح الدوله عادل ملک او اتم و عطا و در هر واد
 عدل مکر داده در حد این علما و علم و اکا و امام او حد الملك عمره و اصل
 و عماله بهواره در دین علوم معلوم و محل صلاح کور حکامه علم او اهل تمامه را
 علوم معلوم کرده وادار با در رسم و ملک اکام صاعد علامه دارا اخی عالم در و
 مصحح ده ده شده اده حاصل همه دلهما آسوده و مراد با حاصل ملک الملک
 و ارای عهد که اسلام ساسه او را در دهم دارا و دهم و اعدا و با مقام مال ساس
 حرف ششم و جفت صلیع و دیاجه بنسبت جو اهر

9

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

می آرد و بران دل دریاوش میگردد اندک بفضل آری و بزمی البر
 آموزانکه در فلک منظم آثار و باران لطافت آسمانی برشته نمایان
 و دوستان بسیار و دشمنان بی آب چون خاک خوار و خونبار
 محمد علی ما جاد جود عین جواد الرجا و جود و خود عهد انشاء
 محمد مقصود آنکه خداوند محمد الملک عماد الدین که چهارم پانخت
 است اقامه الله فی مقام التائید ابد او به مبانی کل مخیر ابد
 در باب شرف الملک برج خانه استادی کرد که هم ازان دعاه
 رفعت خیزد شادان بنیة مهابه و بد هم بر فوران مریره قوا عید
 آن برج خراب شده را که گردون بی سنگ بر کالبد او خشت زده
 بود و نهوگان کتائب اللجن شبته پیرنج الخوسته و طلس مرتباً مقید
 ضرب اللبان من الارکان محرم راز بزرگانش گردانید تا شرف
 برج خانه که صفر مانده بود آفتاب ملک را بر برج شرف شد
 کواکب نبیانه بالثبیر الالبتراب و عمر و نوانه بالورق کابالورق
 در نیوقت عماد الدوله بنا بر تغییر عالی از پیشش باز او سر باز زده است
 و بران استاد که سبب ببناء و مابناه و مهندیم مبناء و مابناه

[illegible]

[illegible]

۱۰ برای چیت نقار گیک
 ۱۱ برای چیت نقار گیک
 ۱۲ برای چیت نقار گیک
 ۱۳ برای چیت نقار گیک
 ۱۴ برای چیت نقار گیک
 ۱۵ برای چیت نقار گیک
 ۱۶ برای چیت نقار گیک
 ۱۷ برای چیت نقار گیک
 ۱۸ برای چیت نقار گیک
 ۱۹ برای چیت نقار گیک
 ۲۰ برای چیت نقار گیک

که نتوان چیت دگی بر چای
 آنجا هم هم سر باز چای
 الا انفس الذين اثارهم في احياء الليالي ساطعة على السماء
 از آن شمع دو دمان قلم هر پروانه که بر سر اج میرسد
 الله ذو من احراقه به و شعاعه هوفا من كنهانه به پروانه چرخش
 میسازد و پروانه یکشتن او تازه کن روان به بیت چون شمع
 بر دوش و زو کم شد و شیش به پروانه از ورسته شد و او از خویش
 عرضت عرضا بصلح الفرض في طول الظل سطر القدر راجيا
 ان تعميق فيه رايك الصائب تا اگر لفظه از مقدار مصالح کلی و
 جزو فرو گذشت شده باشد و حجب علیک ان شجره جني من
 دائرة الحكيم و در بنی به هم یاقیناس و اگر سهمی از عرض این خطا که بسته
 از و ترست مقوس را بر استی باز خواند و حجب قبولش بد حسل
 میباید داد و لا نظمه مغلو ساء مطلقا و اذا تحقق عنه کم احوال لغیبت
 کلینما و جبه و نهاده و باقی منها نقطه متوهمت که خاص رو که از
 خط محور است و در است سوی سکنه متحرکه انجا نبه حسن حرکت

۱۰ برای چیت نقار گیک
 ۱۱ برای چیت نقار گیک
 ۱۲ برای چیت نقار گیک
 ۱۳ برای چیت نقار گیک
 ۱۴ برای چیت نقار گیک
 ۱۵ برای چیت نقار گیک
 ۱۶ برای چیت نقار گیک
 ۱۷ برای چیت نقار گیک
 ۱۸ برای چیت نقار گیک
 ۱۹ برای چیت نقار گیک
 ۲۰ برای چیت نقار گیک

۱۰ برای چیت نقار گیک
 ۱۱ برای چیت نقار گیک
 ۱۲ برای چیت نقار گیک
 ۱۳ برای چیت نقار گیک
 ۱۴ برای چیت نقار گیک
 ۱۵ برای چیت نقار گیک
 ۱۶ برای چیت نقار گیک
 ۱۷ برای چیت نقار گیک
 ۱۸ برای چیت نقار گیک
 ۱۹ برای چیت نقار گیک
 ۲۰ برای چیت نقار گیک

طبعاً انسان در جای گردش اناناه در زمانه ۱۳۰۰

3

میرزا دوسید قزوینی سالار که در آن
اصطلاح عامیانه است قلب یکبار

مستند ۱۱۱۱

کتابت دولتی

دفعہ ۱۰۱

جنوب و شمال
در قطر

از حیاتی و
کالا و اخلاق و
تاریخ و جغرافیای
کوت

امام مولانا بی بی
بیت الاحمد
فیجاز قطر
الارض

شماره ۱۰۰

پیراں
پیراں
پیراں

۱۰

اسلامی

10

اردانی داشت ^{عظمی} رفعت ^{بسی} هیئت ^{احمال} الی ^{سیر} خلیفه ^{الزمان} الزمان
 و مدار آنکه دور و آنکه دوران و فرمان ستد که در بیضا خاک و اقطار زمین
 هر که چون قطب سر بر خط راستی دارد ^{تیز} تیز علی ^{سکه} سکه و من ^{اعوج} اعوج ^{کانت} کانت
 است ^{تدریج} تقسیم ^{بشهر} شهری ^{کل} کل ^{خبر} خبر ^{و منه} و منه ^{جزو} جزو ^{الاتجر} الاتجر ^{می} می ^{شکل} شکل ^{صنوبر} صنوبر
 و لهاسی باقیانندگان چون گویی محروط ^{بجواری} بجواری ^{باز} باز ^{آید} آید و او ^{مصلح} مصلح
 که برافت ^{فی} فی ^{الخطوط} خطوط و ^{الاشکال} الاشکال ^{فی} فی ^{الخطوط} خطوط و ^{الاشکال} الاشکال
 و درون کرده افلاک ^{عمود} عمود ^{عدل} عدل ^{چون} چون ^{خط} خط ^{معدل} معدل ^{النهار} النهار ^{راست} راست
 باید ^{تدقیق} تثبیت ^{از} از ^{کان} کان ^{المالک} المالک ^{بهنده} بنده ^{القوا} القوا ^{عدنی} عدنی ^{کرة} کرة ^{الارض} الارض
^{مقطبی} القطبی ^{السماء} السماء و کمال خطی خاص نیز در مرکز دولت ^{تا} تا ^{بافت} بافت ^{بر} بر ^{کار} کار
 ثابت گردان است قائم ماند ^{شعر} شعر ^{بشیت} بشیت ^{الملک} الملک ^{الحکم} الحکم ^{العوالم} العوالم
 با ^{نعلم} نعلم ^{کان} کان ^{محمدا} محمدا ^{کل} کل ^{عوا} عوا ^{الم} الم ^{بیت} بیت ^{دعا} دعا ^{در} در ^{خط} خط ^{افت} افت ^{ست} ست
 حاجت نیست ^{تکرار} تکرار ^ش ش ^{چو} چو ^{آمد} آمد ^{درا} درا ^{ره} ره ^{مید} مید ^{اگر} اگر ^{دان} دان ^{باد} باد ^{پر} پر ^{کار} کار ^ش ش
 او ^{کنت} کنت ^{فی} فی ^{تاریخ} تاریخ ^{محمدا} محمدا ^{کل} کل ^{فی} فی ^{که} که ^{سال} سال ^{مقصود} مقصود ^و و ^{ست} ست ^{همه} همه
 حرف ^{هشتم} هشتم ^{در} در ^{صنعت} صنعت ^{اشتقاق} اشتقاق ^{سم} سم ^{هست} هست ^و و ^{بیا} بیا ^{نجه} نجه ^{نیت} نیت
 تصرف ^{بها} بها ^{اما} اما ^{صنعت} صنعت ^{اشتقاق} اشتقاق ^{چنانکه} چنانکه ^{اشتن} اشتن ^و و ^{اشتقاق} اشتقاق ^و و ^{علل} علل ^و و ^{علل} علل

شده اند و بدقت ای دوست در
 پیوسته اند اما ما نیز همان قطب
 را میسر می توانیم یافت
 بعد از قطب شمالی از غرب است
 میگرد و در بعضی موارد
 استوار از آن قطب جنوبی
 هم در بعضی موارد از آن
 از جهت قطب جنوبی بسیار
 عقب آن را که از مقام
 در عالم مسوی است که ای
 افتد اما در بعضی موارد
 در بعضی موارد از آن
 که نمی توانیم یافت
 و نسبت که در بعضی
 از این موارد

[illegible][illegible][illegible]

کشت ۱۸ قریب باغ
موت خزان و شمع
دادن کے بارگاہی ۱۶۷۱
گزشتہ ۱۲ کشت
آزاد منسک و خرم ۱۲
کشت ۱۳ ملک کلنگ
فرخ دم جملت یحییٰ علیا
کشت ۱۴ علیا
کشت ۱۵ علیا

لا
کاشف کرم و مقام باریک
نیت با کوشش راحت دهنده
که در دوا و ادویه

فوتی و سندها آن
درود و شرب فوتی که
نوشته شده آن خوش کند و درون
و ظاهرش را بپزند

شماره ۱۲
سبب اشتیاق
و برای ارطغرل
شماره ۱۲

ای دولت نظامین و وزیران

همه که قطع و زاری
نمودند و مشتق و اسلام را گرام
و کمال و کفایت و کین و مفت

[illegible]

پیشانی و سر

امر تو ما مورچه ریشیان روحی که در صبا و روح و روح و روح
 آن مروه مروه روح شود و روح را حتی که در اوج و اوج و اوج
 روح مروه آن مروه روح بود مجاز آرای ملک ملک ملک
 غزاله و له والدین مغرالا سلام و اغرا الا که ام باد قدم تقدم در میان
 مسکنات یکین و رای راست در متن متن متین بر متن
 رسول الله و آله و ولاته محمدی احمد و حامد محمود خدمت با
 خلاصه اخلاص خالصا للتود و فی تعریف عرص کرد و داد و داد
 او داد و شوقی که دل را بشوق مشت شوق شوق کرده است
 از شوق قلم بیرون رنجت و پیش آن رای روشن که بر نمونه جام
 جهان نمایی جهان نماینده است نمود که ازین طرف از طرف طرف
 فضل الغنیل العظیم و برکت عقیده آن واسطه عقد ملک عقود
 مراد کشاده و عقود مقصود آماده است و آنچه در حد و احوال است
 انموذی و آنچه در نظم این بستر و نایب انصاف الخواص خاصیک
 خنک خاصه خویش علی انفس باسم فدی متنی شخصی کرده است
 آن متعلقان شمس و حسن او را در آخرت خوشی حجت ابرش

و قد تم بحسب ما في
الاستحقاق على ما في التكميل
بما في التكميل
بما في التكميل

پیشانی و سر

عشق از کبریا که میفرماید و عاشقیها
 عجب که در عشق خود رسیدند و در اینک بود
 ای تو بگویم لا اوتار و از آن که هر دو سوزا است و از آن
 فضل تو خود را معما ملک و فاعله فی حق نویسنده
 و منشی فی حق تبارک و تعالی
 و از آنکه در خضیر از اینجایان
 لا بدست

مجلس ششمین

میرزا یونس خان صاحب قلعہ سرہانہ فاضل کمالیہ مدرسہ عالیہ

راکب مرکب دولت و عازای صولت باد آیین حرف نم
 و صفت نظم و انشراح نسبت جائه بدیاجه نگار این صنعت
 که هم نظم است و هم شعر بجایه مانده بافته باشند و هم نامافته درین
 پیش ازین استاد سوزنی رفته در دگر ده است اما خبر خود را
 یک ورق وزن خفیف باز نیکینه چنین که بیت و زنگانی
 مجامع شتونی به مشرق و حید وین الجود از آسج که سوز آل
 کلک باریک بافت بنده است این رفته را که در لطیف از خرو و ویا
 زیبا ترست بده وزن بر کشید و چون آن استاد این دیار را
 بکتابه اسی علم نگرده بود کاتب با هم نظم و انشراح علمیتش
 ارزانی داشت بیت حتی نیک و هم علی القریه کاس نشاکتا
 بنظر از کمال علام علی علی از سوزنی رشته تابی پیش پیدا
 گشت باقی لطائف حیرتی از کاغذ من رو نمود بیت
 که تو درین حدیث تفاوت گمان بری به اینک نیلج و حد
 بیاد و نطق ره کن به صریح این نامه نگار صنعت نظم و انشراح

راکب مرکب دولت و عازای صولت باد آیین حرف نم
 و صفت نظم و انشراح نسبت جائه بدیاجه نگار این صنعت
 که هم نظم است و هم شعر بجایه مانده بافته باشند و هم نامافته درین
 پیش ازین استاد سوزنی رفته در دگر ده است اما خبر خود را
 یک ورق وزن خفیف باز نیکینه چنین که بیت و زنگانی
 مجامع شتونی به مشرق و حید وین الجود از آسج که سوز آل
 کلک باریک بافت بنده است این رفته را که در لطیف از خرو و ویا
 زیبا ترست بده وزن بر کشید و چون آن استاد این دیار را
 بکتابه اسی علم نگرده بود کاتب با هم نظم و انشراح علمیتش
 ارزانی داشت بیت حتی نیک و هم علی القریه کاس نشاکتا
 بنظر از کمال علام علی علی از سوزنی رشته تابی پیش پیدا
 گشت باقی لطائف حیرتی از کاغذ من رو نمود بیت
 که تو درین حدیث تفاوت گمان بری به اینک نیلج و حد
 بیاد و نطق ره کن به صریح این نامه نگار صنعت نظم و انشراح

راکب مرکب دولت و عازای صولت باد آیین حرف نم
 و صفت نظم و انشراح نسبت جائه بدیاجه نگار این صنعت
 که هم نظم است و هم شعر بجایه مانده بافته باشند و هم نامافته درین
 پیش ازین استاد سوزنی رفته در دگر ده است اما خبر خود را
 یک ورق وزن خفیف باز نیکینه چنین که بیت و زنگانی
 مجامع شتونی به مشرق و حید وین الجود از آسج که سوز آل
 کلک باریک بافت بنده است این رفته را که در لطیف از خرو و ویا
 زیبا ترست بده وزن بر کشید و چون آن استاد این دیار را
 بکتابه اسی علم نگرده بود کاتب با هم نظم و انشراح علمیتش
 ارزانی داشت بیت حتی نیک و هم علی القریه کاس نشاکتا
 بنظر از کمال علام علی علی از سوزنی رشته تابی پیش پیدا
 گشت باقی لطائف حیرتی از کاغذ من رو نمود بیت
 که تو درین حدیث تفاوت گمان بری به اینک نیلج و حد
 بیاد و نطق ره کن به صریح این نامه نگار صنعت نظم و انشراح

راکب مرکب دولت و عازای صولت باد آیین حرف نم
 و صفت نظم و انشراح نسبت جائه بدیاجه نگار این صنعت
 که هم نظم است و هم شعر بجایه مانده بافته باشند و هم نامافته درین
 پیش ازین استاد سوزنی رفته در دگر ده است اما خبر خود را
 یک ورق وزن خفیف باز نیکینه چنین که بیت و زنگانی
 مجامع شتونی به مشرق و حید وین الجود از آسج که سوز آل
 کلک باریک بافت بنده است این رفته را که در لطیف از خرو و ویا
 زیبا ترست بده وزن بر کشید و چون آن استاد این دیار را
 بکتابه اسی علم نگرده بود کاتب با هم نظم و انشراح علمیتش
 ارزانی داشت بیت حتی نیک و هم علی القریه کاس نشاکتا
 بنظر از کمال علام علی علی از سوزنی رشته تابی پیش پیدا
 گشت باقی لطائف حیرتی از کاغذ من رو نمود بیت
 که تو درین حدیث تفاوت گمان بری به اینک نیلج و حد
 بیاد و نطق ره کن به صریح این نامه نگار صنعت نظم و انشراح

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

رو که هم آن نظم درست است با
 فاعلاتن فاعلاتن فاعلن
 تب فوخوان و بین و انگه بجا
 لم که از تو که این فضل و عبا
 فاعلاتن فاعلاتن فاعلن
 مل که من و عوشت که دم بایا
 دم درین و جوی او افشار فرا
 فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن
 ساز و آلا و آنا و گویا و نا
 مفعول مفعول مفعول مفعول
 فاق آنچه خبر که از آنجانب با
 تا شاید شود خوشدلیت با و بقی

هم طریق نظم بیدی طریق نشر بدین ^{رحمه} بالله ^{تعالی} تطلع شعری اسما
 والنشر مجلس سامی عزیز برادر مخدوم منجده پروتاج الدول ^{تعالی} شید
 الاکابر والفضلا منفتح الاماثل ^{دائم} مکنینه بندگی با کمال شوق ^{تعالی} تطلع

[illegible]

دو روز پس یکدیگر مال گرفتند هر دو برابر
گفتند گفتند **۲۴** صاحب بنم
آوردن **۲۴** قافله پس
یاران شمر **۲۴**
و از آن و آینه و قفسه و شعر و کلام
شمر بان بنده و شمر بی آن در دست بنده
گفتند گفتند **۲۵** غلام بکن
دشمنه خواهم و ملک مدارید و من
موزون او شمر و صلاح کار و استی کار
و سیکار کار و دست خود و نامی از
ملک کاران **۲۵** گفتند گفتند
و بر سر بیت لفظ قافیه ۱۲

در برای اسما لفظ جرم و
منظوم و برای یک رنگ لفظ دوگان
و سگانه و برای جرم لفظ نامزد و
و برای زیب لفظ زینت و معنادار
و برای زینت لفظ زینت و معنادار
و برای زینت لفظ زینت و معنادار

در برای اسما لفظ جرم و
منظوم و برای یک رنگ لفظ دوگان
و سگانه و برای جرم لفظ نامزد و
و برای زیب لفظ زینت و معنادار
و برای زینت لفظ زینت و معنادار
و برای زینت لفظ زینت و معنادار

بقایه و یک مسلوک داشت این تعلیم بدان ماند که در ستمی دوگان
و سه گان جوهر یک رنگ را منظوم گردانند و متعاقب آن زمره
یا عملی برنگ دیگر صحبت زیب در نیت در کشند تا ستمی آراسته
گرد و گوی مسطرحم از اینجا نام یافته است زیرا که در آن شعر محصل
رشته است که جوهر سخن را در وی بهر ترتیب که در آرد بر ایشان
نشد اما در شرح چون رشته نظام در میان نیست ربط میسبب شود
میباشد اما اگر کسی خواهد که رشته رشته هم به ترتیب نظم و نشر
راست کند ممکن است اما آن را میسبب نتوان گفت صنعتی باشد
حدید بنده این نمونه در سبک ظهور آورده چنانکه جوهر بیان پسند
همانیک این نسبت سبب انشئت به خامه خسر و شاخ مر جایت
گوهر بار غنیت و امنای گوهر در نقاشی شبه بر گوهر او پرده دانه
پرده گوهر یافته از شب تار در جوهر فردی ابر گوهر نثار در قواضع چون
مردم پاک گوهر فردی که از درج دو اتم ز آید از خزان دریا برون نیاید
اگر خواص قلم یک از ان بنیاد بر گزینده از دایان صدق نکشاید
بر دست شایان نگین شایه و در گوش عروسان ز دیو چون بن

در برای اسما لفظ جرم و
منظوم و برای یک رنگ لفظ دوگان
و سگانه و برای جرم لفظ نامزد و
و برای زیب لفظ زینت و معنادار
و برای زینت لفظ زینت و معنادار
و برای زینت لفظ زینت و معنادار
در برای اسما لفظ جرم و
منظوم و برای یک رنگ لفظ دوگان
و سگانه و برای جرم لفظ نامزد و
و برای زیب لفظ زینت و معنادار
و برای زینت لفظ زینت و معنادار
و برای زینت لفظ زینت و معنادار

در برای اسما لفظ جرم و
منظوم و برای یک رنگ لفظ دوگان
و سگانه و برای جرم لفظ نامزد و
و برای زیب لفظ زینت و معنادار
و برای زینت لفظ زینت و معنادار
و برای زینت لفظ زینت و معنادار

موسس این صنعت در سر آوردن اندیشه را در خزان فلک در آورد
از سرخ فصل و از شتر می گویند هر دو در پیش دی باریش زیور آوردیم حالیکه
مشهور مسطر بر آوردیم علم مسطر انشراح نام کردش اختر و حرف
یازدهم در سجع علم نسبت صنعت شصت و دین دیباج
از چندین مصنوعات که بالا رفت فرو تر سجع است اندر که کلام را
درین صنعت قافیه کافی است که اگر فخر می با خترع مسانی غریب
سجعی بی تکلف تواند که بیار و التفات نیست اما اگر جمله
مصنوعات سجعی بسند کند قافیه پیاپی باشد بهیچ نیست
ناگفته بجه از چنین سخن باید گفت چه گردید بنود خس بهوس نتوان
چون طوطی سده در صنعت تفسیریت با بداع و اختراع در سجع
قدیم نیز چهار نوع اشتراک خویش لازم داشتیم و برای اثبات
هر یک نظیری و مثالی تحریر کردیم تا چون در اینها نوع ابدی است
بخصوصیت این طرز موسوم ماند موسان عبارت جدید کلامان
این نوع را صحیفه تعلیم باشد بیت این شاء من سجع انحام
توزده به یونم انشوی اهل الواد و یونس به بیت ای که

موسس این صنعت در سر آوردن اندیشه را در خزان فلک در آورد
از سرخ فصل و از شتر می گویند هر دو در پیش دی باریش زیور آوردیم حالیکه
مشهور مسطر بر آوردیم علم مسطر انشراح نام کردش اختر و حرف
یازدهم در سجع علم نسبت صنعت شصت و دین دیباج
از چندین مصنوعات که بالا رفت فرو تر سجع است اندر که کلام را
درین صنعت قافیه کافی است که اگر فخر می با خترع مسانی غریب
سجعی بی تکلف تواند که بیار و التفات نیست اما اگر جمله
مصنوعات سجعی بسند کند قافیه پیاپی باشد بهیچ نیست
ناگفته بجه از چنین سخن باید گفت چه گردید بنود خس بهوس نتوان
چون طوطی سده در صنعت تفسیریت با بداع و اختراع در سجع
قدیم نیز چهار نوع اشتراک خویش لازم داشتیم و برای اثبات
هر یک نظیری و مثالی تحریر کردیم تا چون در اینها نوع ابدی است
بخصوصیت این طرز موسوم ماند موسان عبارت جدید کلامان
این نوع را صحیفه تعلیم باشد بیت این شاء من سجع انحام
توزده به یونم انشوی اهل الواد و یونس به بیت ای که

موسس این صنعت در سر آوردن اندیشه را در خزان فلک در آورد
از سرخ فصل و از شتر می گویند هر دو در پیش دی باریش زیور آوردیم حالیکه
مشهور مسطر بر آوردیم علم مسطر انشراح نام کردش اختر و حرف
یازدهم در سجع علم نسبت صنعت شصت و دین دیباج
از چندین مصنوعات که بالا رفت فرو تر سجع است اندر که کلام را
درین صنعت قافیه کافی است که اگر فخر می با خترع مسانی غریب
سجعی بی تکلف تواند که بیار و التفات نیست اما اگر جمله
مصنوعات سجعی بسند کند قافیه پیاپی باشد بهیچ نیست
ناگفته بجه از چنین سخن باید گفت چه گردید بنود خس بهوس نتوان
چون طوطی سده در صنعت تفسیریت با بداع و اختراع در سجع
قدیم نیز چهار نوع اشتراک خویش لازم داشتیم و برای اثبات
هر یک نظیری و مثالی تحریر کردیم تا چون در اینها نوع ابدی است
بخصوصیت این طرز موسوم ماند موسان عبارت جدید کلامان
این نوع را صحیفه تعلیم باشد بیت این شاء من سجع انحام
توزده به یونم انشوی اهل الواد و یونس به بیت ای که

یکان یکان اندوخته اند و در میان دانه شکر کشیک بخیه شیرین
 و دوخته اند و زینش در زیر غاشیه انداخته اند و در زینت که اندام
 بساختی ساده گذاشته اند آن صنعتیکه خود ساخته بود و در می یابند
 و نه از آن بهر پوشیده خبر نمانده و در وختهای مستور و در وختهای
 آشوب نگاه کرد و تیرایش دیده را به گذرهای سوزان راه اینک
 این نونه چند چید و علامه حنفی پیدا گشت و در آن جایگاه در
 تنگ او شید با بیت استاد بزم که درین مرتب بسته است
 این بین تو که خسروش مرکب بسته است به معراج این است
 و در وی نسبت از پنج و شفا به این معراج است و لزوم
 الا یلزم خوب گلبان را هم باو معین است و هم نه فرم اما باید که گویا
 آید چنانکه معجون موافق بر بیمار و شربت در اندوه و شراب و تیار
 پیش ازین نیز در صحت این صنعت رنج دیده اند رنجی نه اندک بلکه
 افزون و لیکن نه در غشیده شربت بلکه در قصیده موزون در صبح نش
 اعنات من آوردم و این مخرج را بر وارید منظوم من پرورم و معنات
 صیت در رنج انداختن یعنی طبع را رنج باید داشت اما آنچه

[illegible]

خمار میگردد و ندانگاه در خواهندش یا فست سرش بخوابند انداخت و مار را
بر او خواهند آورد در همه شهر صلوات میخوانند و در داده است کس نیست که
آن حریفان بیرون کند تا صلح حاصل آید اما اهل محلت که پیش ازین
آن حریفان را بیرون کرده بودند ندانگاه بی بی آرام را کشتی را از سر در
که در آرام شد و بدو پیوست باز آرام آشکارا گشت و آن شاهد که در
محلت بود او را هم شکم کرده و بر سر دل مانده زیرا میخواستند که زاهد شود
اما هم میگویم که در یازده پادارد از دست او در مانده که نهایت شرم را او بر
دور کرده و هم میگوید میکند همه دانند که زنی زیبا نیست عاقبت در فرود
می شوند بی بیات که از اسلام همین اسم می بینیم و باقی در میان لاهسیان
ما یک طرف شاعر است و دوم جانب صوفی شاعر خود سر و پای او تمام است
اگر میگویم که در صلح محلت میباید که شنید جواب او این بیت است
اَفْضَادُ وَصْلَاحٍ قَدْ عَجِبْتُ قَدْ كَانَ يَرِ الْوَصْلَاحُ مَوْجُودًا * شعر
هر جا که صلاح بر سر طوا باشد * نزدیک من و همه همان است صلاح *
هر چه از برای خواجهد رسید یا نسوس میخوانند که از سدیدوی در میان
مانده بود هم امروز که غیبت او است در شهر اربعی یک حرف می بینم

۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

سین تا پنج حرف است و مقدار آن در هر یک از اینها
نست شده است و مقدار آن در هر یک از اینها
سین تا پنج حرف است و مقدار آن در هر یک از اینها
نست شده است و مقدار آن در هر یک از اینها

باقی همیشه سرست نزدیک علمای اجماع از سداد و او رفته است و فقه را دم بریده
کرده اند و میان نه نهاده تا چنانچه مشتق میزاید خداوند بر بازو و تر میاید آمد
بر سرشان میاید کرد و تفتیش تمام سجا آورد و اگر گویند پابر کینه سخت کن
همچنان بیاید کرد و نه کرد و تا باکی پیدا آید یکبار آن مشتاکده را که بهم ماه
روشن است و هم شمشیرین میاید نمود تا هر کس جهالت را از آب
دور کند و مرد و جهنت یابد آن شارب السد و حده هم در بارش زرجبات
میایان باد و خط دوم در صنفهای جدید که بعضی وضع کاتب است
بعضی مشتق از حروف تازه حروف اول و صنف دوم و رومی
در نسبت آئینه در و یا چه بین این صنف آئینه است و در وید که
یک طرف در و ی عرب مییناید و دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم
در حد بر طبع نتواند بود از انزوی که اگر طبع باشد فضل نباشد
و اگر فضل بود طبع نبود و اگر هر دو شد قدرت ترکیب لفظ طیسیم
و شوارست را اگر آن نیز ترسان گشت بر آئینههای نظم و شروست
تمام باید و اگر آن نیز دوست داد نیز وی انگشت و در نهایت تعذر
و اگر آنهم روی نمود نگار داشت ترتیب معنی یک چه عربی و ووم

در وید که یک طرف در و ی عرب مییناید و دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم
در حد بر طبع نتواند بود از انزوی که اگر طبع باشد فضل نباشد
و اگر فضل بود طبع نبود و اگر هر دو شد قدرت ترکیب لفظ طیسیم
و شوارست را اگر آن نیز ترسان گشت بر آئینههای نظم و شروست
تمام باید و اگر آن نیز دوست داد نیز وی انگشت و در نهایت تعذر
و اگر آنهم روی نمود نگار داشت ترتیب معنی یک چه عربی و ووم

در وید که یک طرف در و ی عرب مییناید و دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم
در حد بر طبع نتواند بود از انزوی که اگر طبع باشد فضل نباشد
و اگر فضل بود طبع نبود و اگر هر دو شد قدرت ترکیب لفظ طیسیم
و شوارست را اگر آن نیز ترسان گشت بر آئینههای نظم و شروست
تمام باید و اگر آن نیز دوست داد نیز وی انگشت و در نهایت تعذر
و اگر آنهم روی نمود نگار داشت ترتیب معنی یک چه عربی و ووم

چندین اسباب جمع خواهد شد و نه اینچنین بطبعی کسی را روی خواهد بود
پس گوئی که صانع مصورات و لهامی معاندان را اینچنین قلمی علی
قلمی هم قلمی که لایقیت همی که در لایقیت و خاکیت حدیثا السز و قلمی حاصل نام
این رقعہ دور و بینی اتفاق افتاد و کینین پاره زمینی که در نظر آمد و دور و
امر جمع از دور یعنی بگردید و پاره زمین من کنایت از عرصه این شواکت
و دور که دن عبارت از نظر که دن در وی چشم میدارم که بنیایان
درین مرات نمایند که چشم انصاف بینند بی بنیای خرد نتوانند دید
و اگر جانی مورچه نظامی افتاده باشد چون قابل دور که دن نیست به
غلاف ستارشی پوشند و اگر تیره دلی خواهد که از کدورت در و نه دلی
بر آرد و مورچه را پیش گوئی نظر ان شود و دلی نماید و از زبان من آرد
باید که در اگر حدت طبعی در وی مثل این نموداری دیگر مصفا از الفاظ
و دور و یک که نگین من است بنگار هم بنیاس رقعہ کاتب نیک دوست
سطر بیت که بدو مور سلیمان نتوان شده به نیک گوشه آینه کشند
اگر ازین آید سر آئینه همان نانخ این خواهد شد بیت چه حاجت
که تور پنجه داری کسان را به دورت طبع آن نیست در کش زبان را به

چندین اسباب جمع خواهد شد و نه اینچنین بطبعی کسی را روی خواهد بود
پس گوئی که صانع مصورات و لهامی معاندان را اینچنین قلمی علی
قلمی هم قلمی که لایقیت همی که در لایقیت و خاکیت حدیثا السز و قلمی حاصل نام
این رقعہ دور و بینی اتفاق افتاد و کینین پاره زمینی که در نظر آمد و دور و
امر جمع از دور یعنی بگردید و پاره زمین من کنایت از عرصه این شواکت
و دور که دن عبارت از نظر که دن در وی چشم میدارم که بنیایان
درین مرات نمایند که چشم انصاف بینند بی بنیای خرد نتوانند دید
و اگر جانی مورچه نظامی افتاده باشد چون قابل دور که دن نیست به
غلاف ستارشی پوشند و اگر تیره دلی خواهد که از کدورت در و نه دلی
بر آرد و مورچه را پیش گوئی نظر ان شود و دلی نماید و از زبان من آرد
باید که در اگر حدت طبعی در وی مثل این نموداری دیگر مصفا از الفاظ
و دور و یک که نگین من است بنگار هم بنیاس رقعہ کاتب نیک دوست
سطر بیت که بدو مور سلیمان نتوان شده به نیک گوشه آینه کشند
اگر ازین آید سر آئینه همان نانخ این خواهد شد بیت چه حاجت
که تور پنجه داری کسان را به دورت طبع آن نیست در کش زبان را به

چندین اسباب جمع خواهد شد و نه اینچنین بطبعی کسی را روی خواهد بود
پس گوئی که صانع مصورات و لهامی معاندان را اینچنین قلمی علی
قلمی هم قلمی که لایقیت همی که در لایقیت و خاکیت حدیثا السز و قلمی حاصل نام
این رقعہ دور و بینی اتفاق افتاد و کینین پاره زمینی که در نظر آمد و دور و
امر جمع از دور یعنی بگردید و پاره زمین من کنایت از عرصه این شواکت
و دور که دن عبارت از نظر که دن در وی چشم میدارم که بنیایان
درین مرات نمایند که چشم انصاف بینند بی بنیای خرد نتوانند دید
و اگر جانی مورچه نظامی افتاده باشد چون قابل دور که دن نیست به
غلاف ستارشی پوشند و اگر تیره دلی خواهد که از کدورت در و نه دلی
بر آرد و مورچه را پیش گوئی نظر ان شود و دلی نماید و از زبان من آرد
باید که در اگر حدت طبعی در وی مثل این نموداری دیگر مصفا از الفاظ
و دور و یک که نگین من است بنگار هم بنیاس رقعہ کاتب نیک دوست
سطر بیت که بدو مور سلیمان نتوان شده به نیک گوشه آینه کشند
اگر ازین آید سر آئینه همان نانخ این خواهد شد بیت چه حاجت
که تور پنجه داری کسان را به دورت طبع آن نیست در کش زبان را به

[illegible]

2

[illegible]

بیشتری را کتب تیری و فارسی را که در زمان مادرین هر دو روش
بطریق انگیزش مطلق العنان بوده اند عثمان گیری کرده شد چنانکه
راورین عرصه تنگ یارای جولان نبود لایب من طفل مزاج فی سواد
فی قلم خویش را بجا آوردم و یک سواد و ارش تنگ داد و دست
قلب السانین نشانده که در طریق خواندنش نیست که در پارت
از مطلع سوی مقطع آیند مانند تیری که راست از بالا فرو آید و در
عربی از ذیل رقعہ سوی صدر برآیند برسان تیری که راجع شود
چاپکی اسپم هست که درین شمار قلب و فرد و بالا که چون در
پایان قلم و آید مردمان را سهل خواهد نمود و کلام تیر و ش
تیز و اند سازم اما چای و دیگر عذری به کتاب کرده ام که
ازین گوشه منش خبر امتحان طبع غرضی و دیگر حصول نمی بیند
مصرع کفین بهستم و اما تحفیل الغرض
نگار کن صفت قلب السانین

بین مارک مہربان

— 2 —

[illegible]

۱۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

<p> میباش بکارشادمان لوتی خیر و خیر و خیر و خیر هان یار ماه روز در خانه اندر آ ه ای خیر و خیر و خیر و خیر دوانک ان دوار اسیار ه ای خیر و خیر و خیر و خیر بیای یار که ماکار میسیم بهم خیر و خیر و خیر و خیر دوست مایار منی بیاری مای ه میس لیم ای خیر و خیر و خیر شایب ناخج روی نار ماکانی سب </p>	<p> معمای کن که میسمان لوتی خیر و خیر و خیر و خیر یار امی که داری مار امی یار ه ای خیر و خیر و خیر و خیر ده چایم روشن روشن جام ده ه ای خیر و خیر و خیر و خیر هر جا که باشی با من باش ه ای خیر و خیر و خیر و خیر بکن داد و بکشور کامران باش ه ای خیر و خیر و خیر و خیر چه زخم منده چه زخم منده </p>
-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

حرف چهارم و صنعت فارس العربی علی نسبت دیبا
بهر دوزبان به این صنعت وضع افتاد و فارس العربی نام یافت
طریق این چنانست که الفاظ عرب را بر ششم مترسلان بی غلط
یا سببی ترتیب کنند و تمهید هر مقدمه کلامی تبرکیب عربی تمام گردانند

[illegible]

10

و وضع تسلیم از این شیخ خود خوانده
 بود و انور و ابو نصر منشی اگر رود
 از نشاء افتادگی او بسیار گریه
 رسیده و در مجلس جمع معصومین
 از صفات او دست بخیزد و بگوید
 و فاضل خیرخواه است و بخیر است
 و در آن مجلس که در میان آن
 حضرت و بنی اسلاف قادیان
 و وضع بلوغ و فرزند شدن
 و وضع حج و آرایش شعر
 و در آن مجلس که در میان آن
 و در آن مجلس که در میان آن
 و در آن مجلس که در میان آن

چنانکه در نامه روشن خوار گشت بسیار کوشیده شد که نهایت قدرت
بی ترکیب عربی تمام شود و ممکن گشت از کاتب این مقدار در طین
صحیفه با طهارت پوست عم و باینها علی از باب فضل و عنوان
بنظر میمون اعدل الملوک خزانة و کذا و مقارنته شرف یابد و کحق
صانع مصنوعات خالق مخلوق مظلم ملک الشرق اعدل
الامرا به اول فضل و بزرگ احسانه به بجز علم و خزانه انصاف
عمر عهده و حیدر شایسته به یک لایزال قیامی فی العصر پیش
فختر و علم نهان به به بجزرت عالی ملک کبیر کریم عادل و بجز
فنازی غزالدوله و الدین محمد الاسلام و المسلمین بین الملوک
و المسلمین و بین المعالی قطب الاعالی و الی العلم و العلم حسب
اسیمت و القلم عظم اعدل ملک زاده اند نصفه مخاص قدیم
حمید قریشی خدمات و افزه و ادعیه متواتره بالذات باغ بیغ تناس
تقبل رکاب و است عمر کائن فوق البیان و الرقم و و قبل
باری عمت انعامه امور و مقارن انتظام و احوال اجبا بجز
و اخره بضمین سلامت بیت و کل لیکم و ایما قد تعطشوا

کتابت این نامه در روز
در اصطلاح صحیفه
مکتوب فی حدیث
بیت و در بیت
مکتوب لکات کاتب
در طایفه و در حدیث
بیکجا در حدیث
در حدیث و در حدیث
کتابت این نامه در روز
در اصطلاح صحیفه
مکتوب فی حدیث
بیت و در بیت
مکتوب لکات کاتب
در طایفه و در حدیث
بیکجا در حدیث
در حدیث و در حدیث
کتابت این نامه در روز
در اصطلاح صحیفه
مکتوب فی حدیث
بیت و در بیت
مکتوب لکات کاتب
در طایفه و در حدیث
بیکجا در حدیث
در حدیث و در حدیث

کتابت این نامه در روز
در اصطلاح صحیفه
مکتوب فی حدیث
بیت و در بیت
مکتوب لکات کاتب
در طایفه و در حدیث
بیکجا در حدیث
در حدیث و در حدیث

زنده شدی در زاری مباحش در پنج نوال بدو چ ذل مال اول منه نیست
ای دوست اگر چه هست زرباغ و از زانی باد جیفه بر زار غم چون باغ
و شروغ بهرست خواه بار خرواه خار بر بند ترا در خانه خرد و از خیر دوازده
ترا خردانه بر خوار زرد و لبر دوستان در بوستان ایا رفته و خار بسته
میش نیاری آخربار بازان یار یاران کف برگیرند نه هر سگ روی
که رگ سوی عقد نقد و نقد عقد پیش کشند عیب گزسم گرم دارد
در کوچه درم کاری و در عر بده بر داری پس تو خرد باری و محفل
نجیب نقل عجیب کرده اند تا بوده است با توده زرش درویش
رفتی و مانند سیل مانل سیل سائل نمودی چون همین است کار به
که بار که برگیرند تا بتوانی کاری کن و بار کسی برگیر همه عمرت در شاد
باد و باد می شاد حرف ششم در صنعت قطع الحروف - ع
نسبت دیباچه هم از نسبت است و درین صنعت یک بینی
و صاحب ملائک آورده است نامه تمام کاتب نیست گوی نهایی
بود ناخن که از پرورش من درختی بلند شد و صنعت قطع الحروف
منش نام کردم چون این شجره از من نامی گشت هم در باغ

[illegible][illegible]

۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

این کتاب در کتابخانه
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تألیف: ...
موضوع: ...
تاریخ: ...

او تبار باشد که سوت عیب پوش اختیاری بر تن گزیده و ذات ستوده
حمید الدوله فرخ خدر ستم قد برستی و راستی با علم اعتقاد بر بازو
آن سر و هستری و عظمه ریاست بر سر بیست پانزده ذات آل و
پس روان و مویون صفات بنده خداوند عبدالمعبد عبودیت در
بنده کی زمین الحق آراسته درشت در است که یار صاحب بلا غمت
همانند معلوم آن دانسته گردد که سینه عیشش را از تشنگی فراق
به جدائی روح جانی نزد کیت رجای امیدواران آنکه آن رو
نیکو بوجه حسن رای امین در پیش چشم آید و بمعاینه چشم با چشم
اتصال یونند و آن شار الله العلیهم و آنا الیکنا اعلمکم عیا صاحب
و یار رفیق حالی به جوار مکاننا و لیدر آوازه زاده و طعمنا خیرا
و او لبنا فی فینا بشیرا بسکه شکرت و غار شوکت ناری به و بجه
مستراه خرید به بالمت وینار کالتر مغنیه و اعطانی حبوباد و منها
و احزنی فی دراعه الحکامیه ممن مارالی حتی نام اسم فتنه و بداینا
سنبیاه خیرا و فی الصغر ربانی بوجه مادرت امی تحت شش جهان
علی مثل بنده الفاقه و اناس مال الی جانب اسوی کما اعلی ان

این کتاب در کتابخانه
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تألیف: ...
موضوع: ...
تاریخ: ...

این کتاب در کتابخانه
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تألیف: ...
موضوع: ...
تاریخ: ...

نام بیرون بری بود و برای آنکه تصنیف این معما و جمله اسامی دشوار
خواهد نمود و کاتب لقبها را نیز معما کرد پس سه لقب و هفده نام
تشکیل را که اخیت بر یک باریک بنیان کامل را تمثیل دهد و معما
آورد و صنوا بطا و روا بطا و تخیل یک یک در زیر آن باز نمود تا
موسسان بزرگ مزاج را سوی این طریق بقدر اکتفا تمهونی کند
بیت و تفسیر بترتیب گل فاس بود معما و دل ارباب البصیرة بود
اینک است این معنیات مترجم کبیر الدین رباعی دی خواج
کبیر دین که بوسم پاشیش بود نوشته بکاغذ لُقب و الالیش
بر بهلوی آن بزرگ جمعی موصول بود یک کنج برداشتم از بالایش
معنی کبیر بزرگست و الذین جمع موصول و هر گاه که کنج بالا یعنی نقطه
زبرین از الذین بردارند الدین شود به ترکیب کبیر الدین خردان
نظیر معمای لقب است و این نیز وضع خسرو کاتب و ازین نظیر معلوم
گردد و در معماهاست برست صله شمس الدوله رباعی
شمس الدوله بامروت چشتی کز نهر برون بردن نامها شفتی
مهرت دیدم سر پر در ته پای بنهادی و انگاه و اورا کشتی

عکس سوار شد به تیزی ناگاه به معنی درهای عربی ابواب ما آب و
هرگاه که از ابواب آب برود ابواب ماند و سوار شد به عربی رکب بود چون
رکب عکس کنند بگر بود مرکب ابوبکر بود این نظیر برای معانی است
و نام مرکب که هر دو جزویش عربی بود و آنکه در بنیت دیگر تیزی کرده ام
هم مقصود از تیزی عربی خواسته ام به محمد شش ریاضی باید ز برای
خورد آب استدن به جز نام محمد شش و الاستدن به یک زرده پیشه را
کشیدن ز فرد به و انگیزه غسل و وصه بالاستدن به سینه
مخ زرده پیشه و کشیدن و هرگاه مد فرو و مح باشد محمد دست بخیزد
و غسل شده بود چون دو حرف شده از بالا استاند شده بود محمد شش
هم کرده و این نظیر برای نام مرکب است حسین ریاضی ای خواج
حسین کرم نیکو نام به و در نام خود از بنده شنود و تمام به نیمی ز فرد
یتیم بیانی بشکن به و ز بالا باز گونه کن نیم نیام به تیغ بزبان بیانی
حسام بود و هرگاه که از حسام نیمه فرو بشکنند حسامند و نیم نیام از
بالا فی باشد چون فی باز گونه کنندین شود و در یحس در آرند
حسین خیز و ازین نظیر سه مثال نیم لفظ چنانکه از حسام من از نیم نیام

۱۴
عکس سوار شد به تیزی ناگاه به معنی درهای عربی ابواب ما آب و
هرگاه که از ابواب آب برود ابواب ماند و سوار شد به عربی رکب بود چون
رکب عکس کنند بگر بود مرکب ابوبکر بود این نظیر برای معانی است
و نام مرکب که هر دو جزویش عربی بود و آنکه در بنیت دیگر تیزی کرده ام
هم مقصود از تیزی عربی خواسته ام به محمد شش ریاضی باید ز برای
خورد آب استدن به جز نام محمد شش و الاستدن به یک زرده پیشه را
کشیدن ز فرد به و انگیزه غسل و وصه بالاستدن به سینه
مخ زرده پیشه و کشیدن و هرگاه مد فرو و مح باشد محمد دست بخیزد
و غسل شده بود چون دو حرف شده از بالا استاند شده بود محمد شش
هم کرده و این نظیر برای نام مرکب است حسین ریاضی ای خواج
حسین کرم نیکو نام به و در نام خود از بنده شنود و تمام به نیمی ز فرد
یتیم بیانی بشکن به و ز بالا باز گونه کن نیم نیام به تیغ بزبان بیانی
حسام بود و هرگاه که از حسام نیمه فرو بشکنند حسامند و نیم نیام از
بالا فی باشد چون فی باز گونه کنندین شود و در یحس در آرند
حسین خیز و ازین نظیر سه مثال نیم لفظ چنانکه از حسام من از نیم نیام

۱۵
عکس سوار شد به تیزی ناگاه به معنی درهای عربی ابواب ما آب و
هرگاه که از ابواب آب برود ابواب ماند و سوار شد به عربی رکب بود چون
رکب عکس کنند بگر بود مرکب ابوبکر بود این نظیر برای معانی است
و نام مرکب که هر دو جزویش عربی بود و آنکه در بنیت دیگر تیزی کرده ام
هم مقصود از تیزی عربی خواسته ام به محمد شش ریاضی باید ز برای
خورد آب استدن به جز نام محمد شش و الاستدن به یک زرده پیشه را
کشیدن ز فرد به و انگیزه غسل و وصه بالاستدن به سینه
مخ زرده پیشه و کشیدن و هرگاه مد فرو و مح باشد محمد دست بخیزد
و غسل شده بود چون دو حرف شده از بالا استاند شده بود محمد شش
هم کرده و این نظیر برای نام مرکب است حسین ریاضی ای خواج
حسین کرم نیکو نام به و در نام خود از بنده شنود و تمام به نیمی ز فرد
یتیم بیانی بشکن به و ز بالا باز گونه کن نیم نیام به تیغ بزبان بیانی
حسام بود و هرگاه که از حسام نیمه فرو بشکنند حسامند و نیم نیام از
بالا فی باشد چون فی باز گونه کنندین شود و در یحس در آرند
حسین خیز و ازین نظیر سه مثال نیم لفظ چنانکه از حسام من از نیم نیام

چون از میان کوه از قلب بشود از گرد و باب دست مرکب
شود این نظیر محبت است که چون حروف میان را تصرف قدری
مشکل است هم معلوم شود که بر چنان بر بندد چیت ریاضی
چیت که سواد بد زنجی سیمی که در دیم نگاه در وی از نیمی و دیدیم
میسار پارس اول به تمام و وانگه زمبار کی ترکان نیمی و می
میسار پارس چپ باشد و قتلغ بتر کی مبارکی و نیمی قتلغ قتل بود
که چیت بخیزد این معما برای نام ترکی است و نیم نام برای
آن به ترکی آورده شد تار و ابا شد و ترجمه از زبان دیگر هم
گنگار ریاضی گنگا که وی از طلع و صفنا شد روشن و نامش
بر خوان که آب آید برهن و از دانه سنبله و زنب بیرون بر
و اسکا بگیرد و پایش بشکن و یعنی دانه سنبله کند دست و هرگاه
که زنب که دست از کندم رود گن ماند و ثور گاو دست و چون پا
کا که و او دست بشکنند گاو ماند گنگا دست بخیزد این نظیر محبت است
که نام دهند وی را هم هم معما می توان کرد و درین طرز و جوانان
و جوانان را بر دی نام بگیرد که نام و نیم رسد علی الخیر شعیب

یعنی شعیر بخیر نان مرکب جو نان شود هم هست این نظیر هم زنی نام
 هندوی ^{نام ۱۲} روز به ریاضی آن روز بهی که راه جویم بدو و چهار و پنج
 روز به پنویم بدو و پنج نامش که دروغ است فرو بالا هم و انگاه شود
 رست که گویم بدو و پنمی دروغ لعربی زور بود و زور را فرود بالانند
 روز شود و باو لعربی به شود تیر کیب روز به شود این نظیر را به
 مسامی نام مرکب است که هر دو خراش پاری باشد و از لفظ معلوم
 گردد که حرف معنوی را با نمیر خلطه ترکیب دهند هم توبه داسی
 این را که بدانی اومن و خدیج ریاضی آخر که مراد صفت شام است
 نیست و نامت چو خدیج است شام حاجت نیست و رخصاره
 من از سر کوشش ویدی بدو کوشش نیست رهنما حاجت نیست و
 یعنی خدی رخصاره من و همد کوشش چون دال که یعنی رهنما کشت
 از جبهه برود به ماند خدیج درست بخیر و درین نظیر طریق اصدافست شعیر
 که بسیار جایی کار خواهد آمد معلوم شود و از لفظ جبهه هم دریا سب
 کم کردن حرف از آخر و قاطعه ریاضی اشب که مراد بود و از
 گذر بهی جستم از قاطعه خویش خبر و انفا اندازی بر فست بالای قمر

۴
 روز به پنویم بدو و پنج نامش که دروغ است فرو بالا هم و انگاه شود
 رست که گویم بدو و پنمی دروغ لعربی زور بود و زور را فرود بالانند
 روز شود و باو لعربی به شود تیر کیب روز به شود این نظیر را به
 مسامی نام مرکب است که هر دو خراش پاری باشد و از لفظ معلوم
 گردد که حرف معنوی را با نمیر خلطه ترکیب دهند هم توبه داسی
 این را که بدانی اومن و خدیج ریاضی آخر که مراد صفت شام است
 نیست و نامت چو خدیج است شام حاجت نیست و رخصاره
 من از سر کوشش ویدی بدو کوشش نیست رهنما حاجت نیست و
 یعنی خدی رخصاره من و همد کوشش چون دال که یعنی رهنما کشت
 از جبهه برود به ماند خدیج درست بخیر و درین نظیر طریق اصدافست شعیر
 که بسیار جایی کار خواهد آمد معلوم شود و از لفظ جبهه هم دریا سب
 کم کردن حرف از آخر و قاطعه ریاضی اشب که مراد بود و از
 گذر بهی جستم از قاطعه خویش خبر و انفا اندازی بر فست بالای قمر

ماهی مبرش بود بفتیاد ز سر به یعنی لفظ اندازی بعربی نفاط باشد
 و قمره هر گاه که محه زیر لفظ آید و نون که ماهی است از لفظ بفتید
 فاطمه دست بنیزد و در بیشتر معماها لفظ پاری میگویم و عربی مراد
 میداریم درین معما عکس قمر گفتیم و مراد دایم تا طریق رفتن
 از عربی بیپاری روشن گردد و از نون لفظ طاع معلوم کن
 حرف نخست افکندن به مهر و شعر نام مهر و کز مهر گفت بماند
 کابین است که بالاسی دل حفت بماند به یعنی کابین مهر باشد
 و حفت زوج و دل زوج که و اوست هر گاه که مهر بالاسی آن بود
 مهر و دست روشن گردد این نظیر برای آنست که چون نامی شکر
 چهار حرف باشد از سه او حرف لغتی بنجزد یک حرف ماند مصحح
 پیوند کی حرف بدینگونه کنند به زیبا رباعی روی زیبا چوماه
 متقن بین به در ذکر خوش غلغله در جمع بین به او ماه رقیع نام او
 ارفع بین به بالاسش آبی و از فروش مع بین به یعنی جمع آبی
 و مراد از روی و مع با مرکب زیبا شود ازین نظیر معلوم گردد مصحح
 بی مدخل اسم فعل ترکیب دو حرف به زیبا شعر زیبا که بیارش

بیشتر در معماها
 از نون در معماها
 و قمره در معماها
 و کابین در معماها
 و حفت در معماها
 و دل در معماها
 و زوج در معماها
 و روشن در معماها
 و در ذکر خوش غلغله در جمع بین
 و او ماه رقیع نام او
 و ارفع بین به بالاسش آبی
 و مراد از روی و مع با مرکب زیبا شود
 ازین نظیر معلوم گردد
 مصحح بی مدخل اسم فعل ترکیب
 دو حرف به زیبا شعر زیبا که بیارش

در پیری کشاده اند تا نهم شیب بروی در سبب آمده است عدد شمارا
چشم کشیده است و دو کرده زری نظیری باغبان با هم بخندست رسانند
یعنی حق عبودیت بجا آورد بکرم در یاد و محل قبول و بهر و بران دل
خوار و دست که رهبر است بر زره گذرانند که میمون شراب در سر و شوش
در میان است ماهی فرو برده میگفت که در حبس همین گرمی تاب
مایل شود اما است که شیرین است و آفتاب در دل او فغان کرد با گشت
میمون زره که تندرست است که دست در آب غرق شده باشد چو چرخ
درین شهر از خورشید بایر پس یکدم از زره غرق کرده است شمشیر
مرد فکندش که از روی بوی با شیرین است بیک بوی او کشد شیر باشد
نقطه خود چنان دارد که اول زره ساز و تل کند بعد از آن گوید که
طقت عنده خبر بای بود و هیچ از خبر نمی شنیده ام که فخرش را با بیک
پیونددی تمام است طقت آن مهربان میگردد که هم آفتاب است
هم درخت خوشبوی انا اقر بانی و در دین مزاج تاج اگر زره مرغی باید
پس هر که محتاجم و انا که از کرم و عا پرند که کرم چون آید است
و اگر زره کرم کنند که هم نهی حاتم است که سود که از سودن بر لبان امیر

در پیری کشاده اند تا نهم شیب بروی در سبب آمده است عدد شمارا
چشم کشیده است و دو کرده زری نظیری باغبان با هم بخندست رسانند
یعنی حق عبودیت بجا آورد بکرم در یاد و محل قبول و بهر و بران دل
خوار و دست که رهبر است بر زره گذرانند که میمون شراب در سر و شوش
در میان است ماهی فرو برده میگفت که در حبس همین گرمی تاب
مایل شود اما است که شیرین است و آفتاب در دل او فغان کرد با گشت
میمون زره که تندرست است که دست در آب غرق شده باشد چو چرخ
درین شهر از خورشید بایر پس یکدم از زره غرق کرده است شمشیر
مرد فکندش که از روی بوی با شیرین است بیک بوی او کشد شیر باشد
نقطه خود چنان دارد که اول زره ساز و تل کند بعد از آن گوید که
طقت عنده خبر بای بود و هیچ از خبر نمی شنیده ام که فخرش را با بیک
پیونددی تمام است طقت آن مهربان میگردد که هم آفتاب است
هم درخت خوشبوی انا اقر بانی و در دین مزاج تاج اگر زره مرغی باید
پس هر که محتاجم و انا که از کرم و عا پرند که کرم چون آید است
و اگر زره کرم کنند که هم نهی حاتم است که سود که از سودن بر لبان امیر

[illegible]

توجواید بدان حاصل صلاح دران می بینیم که آن اقارب را که بیرون آب اندرون قارخل ندهد که آخر ترشی حاصل آید بیست آنگه شان خیل باشد بمعنی آنچنان که کامل معنی را شمش بر سر که باشد جوادان کفایت خویشان که داغ برگردانی نهند زلفت میباید داشت و باید در یاد داشت که حکایت او در اخبار روشن شده است که هم برادرست و هم نیکو کار با برتو آن ذات را با برادر از غدر دیو که فردا بار کسب در امان دارد آیین خود و بین نوع معاصیست ^{دو معاصی} این معاصی وضع کردم و معاصی مصور کش نام نهادم طریش چنان است که تیر و نیزه و کلک و آنچه صورت استی دارد در حکایت یاد کنند و مراد از ان الف باشد چو ببت شک در دست یکیش مانند بدان روش بر پائی دارند و انگیز کنند که نقطه اجل افتد چون این چهار حرف ترکیب پذیر و ثابت شود که اگر به گام ترکیب معاصی این حروف ثابت را فرد در بر بست کنند نجا حرف فرد در دست باشد معاصی نام ثابت تبه شبیه دستی حرف پنجم آید که رباعی ثابت دید کمش مستخی بر سر پوزینه برون آید تیری بی پر یک منخی کفش را بست بکمر و در پای یک کفش دو شش دیگر

و چون صورت حرف درست در ترکیب بگردد از هر حرفی نشانی بشین
منی مانند نمائش ترکیب چنین آید که رباعی ثابت که چونام اوست
ثابت هنرش و در حال بخوان نقش زیبا گرش و چو گانی و
سه گونی درون خم او و یک کف و یک دانه دوز برش و ج
ح خ شکل گوشواره دارند کمب^نج شود اگر معای حج فرد و^نند
کنیم چنین آید که رباعی بر خواجه حج سه گوشواره است درست و
زیر و برش یک شبه دانه برست و دوم خالی و بر سر سوم نیز
شماره شبه چهل بر خاتم است و اگر معای بطریق کتابت انگیزند
چنین آید که رباعی آن خواجه حج که هست با مادر لایح و دارد
کلمه سه تکه همچون پر زار و یک تکه برش و درش داغ بچه و
دوم خالی و پیش سوم هم داغ و بجهت نمودن انگیزش این و نظیر
بسته است اما صورت حروف باقی با تشبیه هم به کاسه گونسا
خالی و کاسه یکدانه بر سرش مانده و سوار و سوار و داغ بر سر
و زه کمان باز داغ و چوگان و کزک دامه و چوگان باگوی س
اره و خندان و تشدید باد بباله اره بر سر کمانش خندان و سه کف

لا
جانب
چشم
توان
کردن
کردن
کردن
کردن
کردن

۹۶
بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
کتابخانه ملی ایران
کتابخانه مرکزی
کتابخانه تخصصی
کتابخانه عمومی
کتابخانه شخصی
کتابخانه خانگی
کتابخانه مدرسه
کتابخانه دانشگاه
کتابخانه بیمارستان
کتابخانه اداره
کتابخانه شرکت
کتابخانه کارخانه
کتابخانه فروشگاه
کتابخانه هتل
کتابخانه رستوران
کتابخانه کافه
کتابخانه بار
کتابخانه کلبه
کتابخانه ویلا
کتابخانه قصر
کتابخانه کاخ
کتابخانه موزه
کتابخانه گالری
کتابخانه نمایشگاه
کتابخانه تئاتر
کتابخانه سینما
کتابخانه ورزشگاه
کتابخانه استادیوم
کتابخانه هتل
کتابخانه رستوران
کتابخانه کافه
کتابخانه بار
کتابخانه کلبه
کتابخانه ویلا
کتابخانه قصر
کتابخانه کاخ
کتابخانه موزه
کتابخانه گالری
کتابخانه نمایشگاه
کتابخانه تئاتر
کتابخانه سینما
کتابخانه ورزشگاه
کتابخانه استادیوم

چشم و ابروی و دانی هست لبس و آنا اگر شاه در اکر کی بر سر گرانده که
 خنده را از دور کند و اگر نمی باشد باری خالی باشد شاید بی شبهه زاهد
 گردد و اینک نصیحت باشارت ابرو و چشم از نفس خبر میدهد که مفید را که
 چشم باز در سر دارد و چشمه پیش سین و دندان در شکم خالی و کاسه خالی
 در ته استوارند شست و کمان و سپر و تیر و چوگان با گوی که کار اهل جهاد
 پیش باید گرفت و در نماز کامل خوش کرد از یادش آن چوگان بر سر
 گوی و سوفاری بالای نیز باره تمیسه است کنند هم آره که پیش دندان
 کج باشد شش سه پاره و دو چوگان زر یکی نگین بر سر و یکی ساده
 فرستاده شد راکع نایح دار را که نطق زرد و کمر و کفش یک منخی در
 پاسی دارد تسلیم کند که لعب محال گردد فعل سمند فاص بر سر چوگان
 گوی پیوسته باد صبح که همان است عمر نزد همه و هم سویدین نوع
 معمار مشیخ نیست و موشی که وضع کاتب است کیفیت آن منفتح
 در دیباچه غیره الکمال ثبت افتاده و نام آن موش مشیخ معین گشته
 درین وضع تصرفی جدید را مدخل دادم و چند معما بسبیل زبانه
 پیش نظر حاضرین کرد و بیت تا اگر گذر افتد اهل تفریح بکشتی بکند

چشم و ابروی و دانی هست لبس و آنا اگر شاه در اکر کی بر سر گرانده که
 خنده را از دور کند و اگر نمی باشد باری خالی باشد شاید بی شبهه زاهد
 گردد و اینک نصیحت باشارت ابرو و چشم از نفس خبر میدهد که مفید را که
 چشم باز در سر دارد و چشمه پیش سین و دندان در شکم خالی و کاسه خالی
 در ته استوارند شست و کمان و سپر و تیر و چوگان با گوی که کار اهل جهاد
 پیش باید گرفت و در نماز کامل خوش کرد از یادش آن چوگان بر سر
 گوی و سوفاری بالای نیز باره تمیسه است کنند هم آره که پیش دندان
 کج باشد شش سه پاره و دو چوگان زر یکی نگین بر سر و یکی ساده
 فرستاده شد راکع نایح دار را که نطق زرد و کمر و کفش یک منخی در
 پاسی دارد تسلیم کند که لعب محال گردد فعل سمند فاص بر سر چوگان
 گوی پیوسته باد صبح که همان است عمر نزد همه و هم سویدین نوع
 معمار مشیخ نیست و موشی که وضع کاتب است کیفیت آن منفتح
 در دیباچه غیره الکمال ثبت افتاده و نام آن موش مشیخ معین گشته
 درین وضع تصرفی جدید را مدخل دادم و چند معما بسبیل زبانه
 پیش نظر حاضرین کرد و بیت تا اگر گذر افتد اهل تفریح بکشتی بکند

سازگاری و حسن و...

...

...

...

...

...

...

...

...

مین چنین که در کتب قدما آمده است که علی ریاضی ای خواجہ علی کہ بردی از
 یاران نام دارد و توحید و اسلامی است تمام و دوبار کہ تابعین گویند
 سلام دارد و توحید کہ باشد بدو ام و در این نظیر حرف صادقین هم
 صغیر ریاضی ای خوش پسری کہ استم اندوی تو شاد و هستی تو غیر نیست
 مباد و فضا و طبع و فافین اندر و در و جانی که خدا در می رحمت بکناد
 سحر انیک انیک و نظیر فافین و قاف و فافین ریاضی قتل که شاکل را
 قوه عین و نامش بر و هم جی پیش و چون و از قافله رفتی ز غلای مستقیم
 بغیر از غیر و گمانا بین و شحر انیک انیک نظیر ضاد و دالت و زان نمودم
 کہ نمانده بدانی پسیت کہ خواجہ ضیا بنامند رسم فضا و چون بندگی کنم
 مخالف نشود و در نظیر قاف انیک انیک است این و قزل بیت
 بستن و قزل زلال و قاف زری و زان میوه غلام خورد و هم میوه نری
 سحر انیک انیک نظیر طو و طیت و طیت بیت و طیب اگر بود و نباشد
 محبت و خصلی و معانی و فقط و ادبی و سحر انیک انیک نظیر طو و طیت
 نظیر بیت پیدا گرت ای نظیر نبود باری و لفظی بشی نهانی کو بار
 حروفی کہ در انهار خج میا است دید گفتم و قلم آسود و باقیها بعضی

۱۰۳
 سحر انیک انیک
 نظیر ضاد و دالت
 و زان نمودم
 کہ نمانده بدانی
 پسیت کہ خواجہ
 ضیا بنامند
 رسم فضا و
 چون بندگی
 کنم مخالف
 نشود و در
 نظیر قاف
 انیک انیک
 است این و
 قزل بیت
 بستن و قزل
 زلال و قاف
 زری و زان
 میوه غلام
 خورد و هم
 میوه نری
 سحر انیک
 انیک نظیر
 طو و طیت
 و طیت بیت
 و طیب اگر
 بود و نباشد
 محبت و خصلی
 و معانی و
 فقط و ادبی
 و سحر انیک
 انیک نظیر
 طو و طیت
 نظیر بیت
 پیدا گرت
 ای نظیر
 نبود باری
 و لفظی
 بشی نهانی
 کو بار
 حروفی کہ
 در انهار
 خج میا
 است دید
 گفتم و
 قلم آسود
 و باقیها
 بعضی

در ضمن این معیات در آمد یعنی دیگر اهرام با این طریق در میان پیا
 و برای تاکید بر یک معانی هم آمد در قلم و اینک است آن برای
 و دل کن رقم و حسن رباعی ساقی بر خیز و باده گلگون ده و نو
 گشت بنای عشق و دل خون ده و بسیار بنام حسنم دادی
 خواهم قدحی با سپین اکنون ده و همدین صنعت رفته نیز بر سبیل
 تمثیل ششم و مجموع حروف نوشت که در ضمن رفته آمده است این
 حکایت است که مشیخ نوشت لطیف عمیم که بیان و خوشی بود و ترا
 نوشین قدحی چند با حرفیان ذو فون و و او مرهم با سببیت
 گر مخالفت کاری نبود اکنون و از حرفیان سپین و خوشی

سکه معانی شریک نوشت که در ضمن آن بود بر سببیت

رساله ثالثه اعجاز هنر



~~RESERVED.~~

LYTTON LIBRARY, ALIGARH.

322

DATE SLIP

19150131

31

This book may be kept

30

FOURTEEN DAYS

A fine of one anna will be charged for
each day the book is kept over time.

1400152

30 APR 1988

15 JUL 1980

G310307

38/JUL 1977

24150

